

پول دار باشی، امروز از یک نفر قرض بگیر، فردا (۷ ماه دیگر) که دکتر شدی پس بده، به خدا نزول کردن پول از قرار تومنی ۹ ریال هم صرف می‌کند و هرطور که حساب کنی، به صرفه است.

#### راه‌کارها

و اما راه‌کارهای مقابله با این روند و شیوه مبارزه با آن: بستن نان‌دانی این ارمنی‌تبار، یا آن ترک تبار یا آن عرب تبار، دردی را درمان نمی‌کند؛ ولی چه باید کرد؟

جدا شدن از اعتقاداتی هم چون: همین‌که روی سنگ قبرت بنویسند دکتر، کافی است.

اهمیت دادن به دانش آموخته گان، خودآموخته گان و خودآموزان باسواد.

باسوادها سرمشق بشوند و در دانش گاه‌ها از آن‌ها استفاده شود، دوباره پای استاد همایی‌ها، سعید نفیسی‌ها، قاسم غنی‌ها، ملک الشعرا، ادیب نیشابوری‌ها و فروزان‌فرها به دانش گاه‌ها و مراکز آموزش عالی باز شود.

سفره مدارک معادل و بی‌معنا جمع شود، حوزوی‌ها هم به مدارک معادل نیازمند نباشند؛ چراکه حوزه‌های ما بسیار بالاتر از این مسأله هستند. و هیچ وقت هم مکتبی‌های این مراکز دینی به لیسانس و فوق لیسانس و دکتری نیاز نداشته‌اند و امروز هم اگر کارشان درست باشد از بین آن‌ها علامه‌ها برخواهد خاست.

عدم اصالت به مدرک آن هم فقط و فقط به نوع دانش گاهی.

مبارزه با مدارک اخذ شده از خارج از کشور به ویژه از هر مرکز علمی و یا دانش گاهی.

پرورش دانش جو در کشورهای خارج فقط در سطوح بالا و فوق تخصصی، نه در مقاطعی که در کشور خودمان وجود دارد.

میدان دادن به پژوهش گران، تشویق پژوهنده گان علوم مادی و معنوی. ■

## نگاهی به اندیشه های سیاسی

# ملک الشعرا بهار

### معصومه قره داغی

مقدمه

بدون تردید ملک الشعرا بهار یکی از ماندگارترین چهره‌های ادبی و سیاسی تاریخ معاصر ایران است. ادیب و سیاست‌مداری که در دهه‌های اخیر در خصوص آرا و افکار و مبارزات سیاسی اش پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است. با این وجود آن چه در این پژوهش‌ها محلی از اعراب نیافته یا توجه اندکی بدان‌ها شده است تناقض‌گویی‌ها و به ویژه نوسان‌هایی است که مرحوم بهار در رفتارها و نگرش‌های سیاسی خود نسبت به مسایل و رخ‌دادهای داشته است.

نوشتار حاضر بر آن است تا با تکیه بر منابع و مأخذ محکم ضمن بازکاوی اندیشه‌های سیاسی بهار به عنوان یک باستان‌گرای تا حدودی متعصب، نمونه‌ها و گوشه‌هایی از این پارادوکس‌ها و دوگانه‌نگری‌های وی را روشن سازد.

محمد تقی بهار در واپسین دهه‌ی سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به سال ۱۳۰۴ هجری قمری در مشهد دیده به جهان گشود. در سال‌های جوانی از مظفرالدین شاه قاجار لقب ملک الشعرا بی گرفت. بهار مقدمات فارسی و عربی را نزد پدرش میرزا کاظم صبوری آموخت و از محضر درس دانش‌مندانی چون ادیب نیشابوری بهره‌ها جست. در هیجده‌ساله‌گی در غم از دست دادن پدر به سوگ نشست و از آن پس غلام رضا خان شاهسون از والیان وقت خراسان تربیت وی را برعهده گرفت.

جوانی بهار مقارن با آغاز جنبش مشروطیت ایران گردید. اندیشه‌ی آزادی طلبانه اش او را به سوی مشروطه خواهان سوق داد. در این راستا خود وی می‌نویسد:

«در سال ۱۳۲۴ هـ-ق به سن بیست‌ساله‌گی در شمار مشروطه طلبان خراسان جای گزیدیم... من و رفقای دیگرم در این مدت عضو مراکز انقلابی بودیم و روزنامه‌ی خراسان را به طریق پنهانی طبع و به اسم «رییس الطلاب» مرحوم منتشر می‌کردیم و اولین آثار ادبی من در ترویج در آن



نمانی و مطالعات فرهنگی

روزنامه انتشار یافت. (۱)

بهار در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ هجری قمری که مشروطیت ایران در حال فراز و فرود بود به مناسبت ارتباطی که با دستگاه تولید داشت و دستگاه تولید زیر نظر دربار محمد علی میرزا بود به ناچار سکوت کرد اما با عزل محمد علی شاه قاجار از منصب پادشاهی طبع و فکر بهار از برکت محیط آزادی که در مشهد به وجود آمده بود به جنبش درآمد و به نشر شعر و مقاله در روزنامه‌ی توس پرداخت و در همان سال امتیاز روزنامه‌ی بهار را گرفت و به حزب دموکرات پیوست. (۲) وی که تمایلات رادیکالی داشت با حزب اعتدالیون و خط مشی رهبران آن سرسازگاری نداشت. (۳) بهار به اتفاق دوستان هم حزب خود شروع به مخالفت با نفوذ روسیه‌ی تزاری در امور داخلی ایران نمود و به همین جهت دست‌نشانده‌های آن دولت استعماری از همان ابتدا شروع به جوسازی علیه بهار کرده و او را انگلوفیل (هوادر سیاست انگلستان) در ایران نامیدند. وثوق الدوله شخصیتی که او و مخالفانش را به وابسته‌گی به انگلستان متهم می‌کردند. دستور داد تا روزنامه‌ی بهار توقیف و خود بهار به تهران تبعید شود. بهار پس از هشت ماه به مشهد بازگشت و دوباره فعالیت‌های انقلابی خود را از سر گرفت. وی در بحبوه‌ی جنگ بین الملل اول و به دنبال تصمیم میلیون مبنی بر تشکیل دولت موقت ملی در کرمانشاه (۴) به همراه آزادی خواهان به قم رفت و اما به دلیل آسیب دیده‌گی از ناحیه‌ی دست نتوانست هم فکرا خود را بیش از این یاری نماید. سرانجام پس از اقامت



بهار در کسوت وزارت فرهنگ ایران

کوتاهی در مشهد به تهران احضار و به عضویت کمیته مرکزی حزب دموکرات منصوب گردید. پیروزی های خیره کننده ارتش آلمان در مصاف با متفقین، ملک الشعراء بهار را نیز مانند بیش تر روشن فکران ایرانی که دو ملت ایران و آلمان را دارای یک نژاد مشترک می دانستند تحت تأثیر قرار داد. هر چند که بی دادگری های دو کشور روسیه و انگلیس در دولت و مردم ایران نیز در تمایل ایرانیان نسبت به آلمان بی نقش نبوده است به هر حال بهار که سرمست از فتوحات آلمان ها بود با ساختن قصیده ای به سبک خراسانی با عنوان «فتح ورشو» خواست تا در شادی قیصر آلمان و مردمش خود را سهیم سازد:

قیصر گرفت خطه ی ورشو را  
در هم شکست حشمت اسلو را  
جیش تزار را بورش بگسیخت  
چون داس باغبان علف خودرو را  
دیری نمانده کز یورشی دیگر

مسکوف (مسکوی) زکف گذارد مسکو را و...» (۵)

به رغم همدلی بهار با دولت آلمان، وی در مواقعی نیز با چرخش در مواضع خود با دولت انگلستان که رقیب جدی آلمان بود هم سویی می کرد به طوری که وقتی حسن وثوق قرار داد منحوس ۱۹۱۹ را با انگلستان بست بهار به اتفاق روزنامه نگار جوان آن عصر یعنی سید ضیاءالدین طباطبایی از قرار داد مزبور جانبداری نمود هرچند که به گمان کاتوزیان این پشتیبانی از قرار داد چنان نبود که باعث لکه دار شدن نام بهار در محافل سیاسی شود (۶) این دوگانه گی و نوسان در موضع گیری های بهار محدود به یکی دو مورد نبود و هم چون پارادوکس هایی در سال های آتی از وی مشاهده شد. بهار در غائله ی مربوط به جمهوری رضاخانی شعر طنزآمیز بلندی البته با هم فکری میرزاده عشقی به نام «جمهوری نامه ۹» سرود و جمهوری شدن ایران را در چنان اوضاع و احوالی که باعث افزایش نفوذ رضاخانی و برقراری دیکتاتوری می شد مصلحت ندانست و اعلام کرد که مخالفت او با جمهوری رضاخانی در حقیقت مخالفت با دیکتاتوری و دفاع از رژیم مشروطه و آزادی بوده است (۷). این موضع او به طور کامل به جا بود یعنی بهار همان موضعی را در پیش گرفت که مدرس و مصدق آن را اتخاذ کرده بودند. اما بهار دو سه سال بعد در نگرش خود نسبت به رضاخان تجدید نظر کرد و به مناسبت جلوس وی به تخت پادشاهی او را «قائد» ایران نامید (۸) او برای فراهم شدن زمینه های لازم برای استقرار رژیم رضاشاه تمامی حرکت های ضد استبدادی و ضد استعماری سال های پایانی حکومت احمدشاه قاجار نظیر جنبش میرزا کوچک خان جنگلی و پسیان و خیابانی را حرکت های تجزیه طلبانه خواند و به مخالفت با آن ها برخاست. (۹)

با استقرار حکومت پهلوی در ایران و در پرتو تبلیغات گسترده ای که در جهت ارج نهادن به دوره ایران باستان به عمل آمد، محمد تقی بهار نیز به مانند خیلی از روشن فکران آن دوره نظیر کاظم زاده ایران شهر، ابراهیم پور داود و... تحت تأثیر تبلیغات باستان گرایانه ی رضاشاه، تبدیل به یکی از خط دهنده گان اصلی باستان گرایی در دوره پهلوی اول (۱۳۰۴-۱۳۲۰ ش) تبدیل گردید.

بهار در اشعار خود که به مناسبت های مختلفی سرود، رضاشاه را به احیای فرهنگ و آداب و تاریخ دوره باستان تشویق کرد. او که به مانند روشن فکران (۱۰) دوره پهلوی روحیه ای ضد عربی داشت، پیوسته اعراب را به عنوان نابود کننده گان علم و تمدن و فرهنگ ایرانی به باد سرزنش و انتقاد گرفت:

بست عرب دست عجم را به پشت  
هر چه توانست از آن قوم کشت  
گر عرب زد چو حرامی به ما  
داد یکی دین گرمی به ما  
نصف زبان را عرب از بین برد  
نیم دیگر لهجه ی ترکان سپرد

از منظر بهار ایران باستان هم چون مدینه ی فاضله ای بود که بر محور

آیین زرتشت پدید آمده، از دیدگاه او همه ی فضایل و نیکی های مادی و معنوی آن عصر پرفروغ و طلایی را می باید به حساب آیین زرتشت و آموزه های مربوط به آن دانست. از این رو احترام به زرتشت و ستایش او در اندیشه ی بهار از جای گاه بلند بالایی برخوردار بود. بهار نیز مانند پور داود و ذبیح بهروز (۱۲) و تنی چند از باستان گرایان عصر پهلوی چیره گی عرب بر ایران را سبب اصلی انحطاط ایران دانسته است. اما بهار نیز مانند آن دو معلول را به جای علت گرفته است. به طور یقین تب تند نژاد پرستی و جریان سامی ستیزی که به پیروی از آلمان در دوره رضاشاه نیز کمابیش به وجود آمده بود در شکل گیری افکار این عده و از جمله ملک الشعراء بهار تأثیر زیادی داشته است. بهار بدون تفحص لازم در خصوص علل فرسوده گی نظام سیاسی ایران در دوره ساسانی و شکاف عریضی که بین مردم و حکومت ساسانی به وجود آمده بود، علت اسلام آوردن ایرانیان را نه به خاطر حقانیت و جذبه ی آیین جدید، بل که به خاطر ترس ایرانیان از شمشیر عرب دانسته است که بدون هیچ توضیحی باید گفت که این امر نشان از سطحی نگری بهار دارد. بهار که دیدی ستایش آمیز نسبت به ایران باستان دارد دوره پس از زوال ساسانیان را دوره تباهی و انحطاط دانسته و می گوید:

از پس پرویز گفتی خسروی معدوم شد  
خون آن شاهنشاه والابر ایران شوم شد  
لاجرم بر ما شکست آمد زگشت روزگار  
شاه شاهان کشته شد در مرو و باطل گشت کار (۱۳)

برخی به وجود تمایلات باستان گرایانه از نوع افراطی آن در بهار اعتقاد می ندارند. مؤلف کتاب «آرمان شهر در اندیشه ی ایرانی» از زمره کسانی است که ضمن بیان این امر که بهار به آرمان مشروطیت دل بسته گی داشته، اظهار داشته است که در سروده های بهار ملت گرایی و باستان گرایی ملایمی از آن دست که سزاوار هر روشن فکر پاک دلی است نمایان است. (۱۴) به نظر می رسد از نظر این نویسنده بهار هرگز در ردیف آن دسته از باستان گرایان افراطی که احیا و مجد عظمت ایران باستان را تنها راه برون رفت از عقب مانده گی و انحطاط می دانستند نمی توانسته است قرار بگیرد. البته جای هیچ گونه تردیدی نیست که

اشعار زهاوی در ستایش از فردوسی در نخستین جشن هزاره ی فردوسی در سال ۱۳۱۳ خورشیدی:  
 به فردوسی از من سلامی برید  
 پس از عرضِ حرمت پیامی برید  
 نهان از نظر دور از جانِ پاک  
 به جز ریزه ی استخوانی از او  
 سر از خاک بردار و آنگه ببین  
 چه شوربست بهرت به روی زمین

مرحوم بهار شخصیت مهم ادبی و فرهنگی در دوره پهلوی بوده و آثار ارزش مندی را هم از خود به یادگار گذاشته است. با این حال برخی از سروده هایش نشان می دهد که نگرش اش نسبت به ایران باستان و واقعیت های موجود در آن انتقادی است. وی حتا در نوشته هایی که به مناسبت هایی برای شاگردان و کودکان ایرانی سروده این گرایش باستان گرایانه را نمایان ساخته است:

ما همه کودکانِ ایرانییم  
 همه از پشتِ کیکباد و جمیم  
 زاده کورش و هخامنشیم  
 پسر مهرداد و فرهادیم  
 .... پارسی زاده ایم و پاک سرشت  
 کز نژادِ قدیم آریانیم  
 (۱۵)



ملک الشعرا ی بهار حتا در دوره حکومت رضاشاه پهلوی نیز در عقیده سیاسی خود ثابت قدم ماند و همان طوری که در صفحات پیشین اشاره شد از به سلطنت رسیدن رضاشاه حمایت کرد اما پس از مدتی مورد غضب رضاشاه قرار گرفت و زندانی شد که البته این امر ناشی از سرودن مثنوی طولانی «کارنامه زندان» بود که همراه با اشعار بسیار دیگری که علیه رضاشاه و رژیم او سرود. این اشعار تا دهه ی ۱۳۳۰ شمسی مجال

نشر نیافتند اما پس از مدتی با سرودن و چاپ یک مدیحه برای رضاشاه سرانجام از تبعید آزاد شد. (۱۶)

بی گمان پژوهش و بررسی در مطالب عالمان اندیشه های سیاسی و آن چه که درباره مرحوم محمد تقی بهار نوشته اند، به احتمال یقین ما را به تناقض های دیگری در خصوص مواضع و عمل کرد وی مواجه خواهد ساخت. با این حال چون پرداختن به همه ی آن ها در حوصله ی این نوشتار نمی گنجد لذا به مواردی از آن ها بسنده شد.

(شایسته نیست از ملک الشعرا ی بهار، اندیش مند فرزانه، ادیب، نویسنده، شاعر و سیاست مرد معاصر سخنی در گستره ادب پارسی به میان آید، اما شایسته گی های آن مرد بزرگ در شیدایی مجنون وار وی فردوسی و شاه نامه نادیده گرفته شود. آن چه که در زیر می آید برگرفته شده از ص ۱۵۷ و ۱۵۹ تا ۱۶۳ کتاب «عراق و روابط آن با ایران» از هزاره چهارم پیش میلاد تا سال ۱۹۷۵ میلادی نوشته ی: زهیر- لیا، چاپ علمی تهران- سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی - شماره ثبت در کتاب خانه ی ملی ۲۴۵۶ / ۱۳۳۷/۱/۲۱، از سری اسناد تاریخی مجله ی فردوسی می باشد. در این سروده نیز خواننده گان به برداشت های فکری بهار در مورد ایران، فرهنگ، تمدن باستانی و ادبیات سرزمین مان بیش تر آشنا خواهند شد. در سال ۱۹۳۵ میلادی، برابر ۱۳۱۳ خورشیدی که جشن هزاره فردوسی در ایران برگزار می شد، جمیل صدقی الزهاوی، شاعر بلند پایه ی عراق، به نماینده گی کشور خود در آن شرکت جست و چکامه ای به وزن شاهنامه به زبان فارسی در مدح فردوسی سرود، زهاوی در تهران با ملک الشعرا ی بهار سخنور و شاعر نامی ایران آشنا شد و همین آشنایی سبب گردید، ملک الشعرا پس از درگذشت زهاوی قطعه ای در سوگ او سرود که مورد استقبال فراوان روشن فکران عراقی هم قرار گرفت.

مگو مرده ام، گرچه تو مرده ای  
 که تو در دل یک جهان زنده ای  
 فروریخت اعجاز از خامه ات  
 بیفزود از آن قدر شهنامه ات  
 جهانی برای تو جمع آمده  
 برای ثنای تو جمع آمده  
 ز هر مملکت صد صدا می رسد  
 ز هر سو نوایی جدا می رسد  
 چو پر شد ز شعرت زمین و زمان  
 هزارست در قبر خود خفته ای  
 نوشتی به سی سال شهنامه را  
 در آخر شه غز نه بی داد کرد  
 ندانست قدر ترا غزنوی  
 کزین امپراتور ایران زمین  
 جهانی ز عدل وی آباد شد  
 که تو در دل یک جهان زنده ای  
 بیفزود از آن قدر شهنامه ات  
 جهانی برای تو جمع آمده  
 برای ثنای تو جمع آمده  
 ز هر مملکت صد صدا می رسد  
 ز هر سو نوایی جدا می رسد  
 چو پر شد ز شعرت زمین و زمان  
 هزارست در قبر خود خفته ای  
 نوشتی به سی سال شهنامه را  
 در آخر شه غز نه بی داد کرد  
 ندانست قدر ترا غزنوی  
 کزین امپراتور ایران زمین  
 جهانی ز عدل وی آباد شد  
 دل خلق در هر طرف شاد شد



مرادش همه پیش رفتن بود

سر آفتِ شرق خفتن بود

خدایا همیشه و راز زنده دار

به هروز دل شاد و فرخنده دار

اشعار ملک الشعراء بهار در سوگ زهاوی

دجله و بغداد بر مرگ زهاوی خون گریست

نی خطا گفتم که شرق از نیل تاجیحون گریست

اشک ریزان شد عراق از ماتم فرزند خویش

هم چو یونان کز غم هجران افلاتون گریست

زین بلاي عام یعنی مرگ سلطان سخن

مردم شهری به شهر و ، بدو در هامون گریست

از غم شعر روانش فکر از گردش فتاد

در فراق طبع پاکش لفظ بر مضمون گریست

زد گریبان چاک نظم و، ریخت بر سر خاک نثر

از غم او هر یکی موزون و ناموزون گریست

دوش بر خاک مزارش خیمه زد ابر بهار

خواست تا در هجرش از چشم بهار افزون گریست

خنده ای دندان نما زد برق و گفتا کای حسود

قطره کمتر زن، تو آب افشانی و او خون گریست

\*\*\*\*\*

ایها الز و راء، تو استادان فراوان دیده ای

شاعرانی فحل و مردانی سختندان دیده ای

گر ندیدیستی لبید و اخطل و اعشی و قیس

دعبل و بو طیب و بشار و مروان دیده ای

بونواس و بو تمام و بوالعلا و بوالاسد

ابن مَعْتَر، ابن خازن، ابن حمدان دیده ای

راست پرسم، راست گو مانند صدقی جمیل

کی وطن خواهی سخن گستر به دوران دیده ای

زان کسان نشنیده ای الا نشید مدح و فخر

یا هجا پرداز یا رند غزل خوان دیده ای

بگذر از بو طیب و بر بند چشم از بوالعلا

گر بحکمت شعرهایی چند از ایشان دیده ای

زان حکیمان کهن کی چون زهاوی شعر نو

در وطن خواهی و آبادی و عمران دیده ای

\*\*\*\*\*

هیچ شادی نیستی گر در جهان، غم نیستی

نیستی گر هیچ غمگین، هیچ خرم نیستی

روح را رنج دما دم خسته سازد در جهان

کاشکی اندر جهان رنج دمامد نیستی

گر زهاوی رفت از وی چند دیوان بازجاست

رنج ما پیوسته تر بودی گر این هم نیستی

در بهشت است او ولی فخر از جهنم می کند

نیز کردی فخر اگر شعر جهنم نیستی

زاهد از طامات اگر بد گفت او را باک نیست

نیستی خفاش اگر عیسی بن مریم نیستی

حکمت و اخلاق کافی بودی اندر فضل او

فی المثل گر ملک شعر او را مسلم نیستی

خشک ریش درد ماندی در دل از داغ غمش

گر خود از شعر ترش در سینه مرهم نیستی

\*\*\*\*\*

گفتم از ری رفت بر بندم سوي بغداد من

پیشواز آید شوم از دیدنش دلشاد من

جای سازم در وثاقتش، طرف بندم از رخش

بهره ها بگیرم از دیدار آن استاد من

دیدنم را سر کند از دل مبارک باد او

دیدنش را سرکنم از دل مبارک باد من

بر کران دجله ی بغداد بنشینیم شاد

چامه ای بر خوانده او، شعری کنم بنیاد من

وصف ها گوید ز لطف دامن البرز او

شعرها خوانم به وصف دجله ی بغداد من

کی گمان بردم زهاوی جان سپارد وانگهی

مرثیت گویم من اندر ما تمش ای داد من

از کفم یاری چنان این چرخ کج بنیاد برد

داغ ها دارم به دل زین چرخ کج بنیاد من

ارجاعات و یادداشت ها

۱- بهار، محمد تقی، تاریخی مختصر احزاب سیاسی ایران، ج

اول، چ ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، دیباچه، (صص الف وب)

۲- بیگدلو، رضا: باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران، ج اول،

تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶.

۳- برای اطلاع از خط مشی و برنامه های دو حزب دموکرات و

اعتدالیون ر.ک: بهار، محمد تقی بهار، پیشین، ج اول، صص ۸الی ۱۲؛

اتحادیه(نظام مافی)، منصوره: پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت،

ج اول، تهران، انتشارات سیامک ۱۳۸۰

۴- دولت ملی در خلال جنگ جهانی به ریاست نظام السلطنه

مافی در کرمان شاه تأسیس شد مرحوم سید حسن مدرس، ادیب

السلطنه سمیمی و میرزا قاسم خان صور و تنی چند از رجال معروف از

وزرای آن دولت بودند برای اطلاع بیش تر ر.ک: مخبر السلطنه هدایت،

گزارش ایران، قاجاریه و مشروطیت، به اهتمام محمد علی صوتی، ج دوم،

نشر نقره، ۱۳۶۳، ص ۳۳۱

۵- دیوان بهار، ج ۱، مهر ۲۶۷ و ۲۶۶، به نقل از کاتوزیان، محمد

علی، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ج اول،

تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، مهر ۱۱۵ و ۱۱۶

۶- کاتوزیان، پیشین، ص ۱۵۱؛ غنی، سیروس: ایران، برآمدن

## رضاخان و

برافتادن قاجارها و نقش انگلیسی ها، ترجمه حسن

کامشاد، چ سوم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۰، ص ۱۸۴

۷- رحمانیان، داریوش: چالش جمهوری و سلطنت در ایران، چ اول، تهران، نشر

مرکز، ۱۳۷۹، صص ۱۹۳ و ۱۹۴

۸- کاتوزیان، پیشین، ص ۴۰۹

۹- برای اطلاع بیش تر از مواضع بهار در خصوص جنبش های اجتماعی ایران در دوره احمدشاه قاجار ر.ک: بهار

محمد تقی، پیشین، ج ۱، صص ۴۳ و ۱۵۸ الی ۱۶۲.

۱۰- ملک الشعراى بهار، اصطلاح منورالفکر را به همراه برخی کلمات و تعبیرات دیگر که آن ها را متعلق به ربع آخر قرن نوزدهم می دانست قبول نداشت و وجود آن ها را نشانه ای از انحطاط زبان فارسی می دانست. بهار این انحطاط را ناشی از تأثیر روزنامه های آن دوره به ویژه روزنامه حل المتین که در کلکته هندوستان چاپ می شد به حساب می آورد برای اطلاع بیش تر ر.ک:

محمد تقی بهار: سبک شناسی، ص ۳ الی ۵

۱۱- بهار: محمد تقی: چهار خطابه از بهار در ستایش پهلوی، یغما، سال ۸، ش ۱، فروردین ۱۳۴۴، ص ۶

۱۲- برای اطلاع از آرا و افکار ابراهیم پور داوود و ذبیح بهروز که از باستان گراهای معروف دوره رضاشاه بودند ر.ک: رحمانیان، داریوش: تاریخ

علت شناسی انحطاط ایرانیان و مسلمین، چ اول، تبریز، انتشارات دانش گاه تبریز (سه علامه تبریزی)، ۱۳۸۲، فصل های ۱۰ و ۹

۱۳- مددپور، محمد: خودآگاهی تاریخی (مجموعه مقالات)، چه اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۲۱۸

۱۴- اصلیل، حجت الله: آرمان شهر در اندیشه ی ایرانی، چ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۸.

۱۵- یاد، ش ۱۰، ص ۳، ۱۱۵، نقل از: بیگدلو، پیشین، ص ۱۷۰.

۱۶- کرونین، استنفانی، رضاشاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه مرتضا ثاقب فر، چ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۳، ص ۵۶ منابع و مأخذ:

۱- بهار، محمد تقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۲، چ، ششم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

۲- سبک شناسی، ۳، چ، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷

۳- مخبر السلطنه هدایت: گزارش ایران، قاجاریه و مشروطیت، به اهتمام محمد علی صوتی، چ دوم، تهران، نشر نقره ۱۳۶۳

۴- همایون کاتوزیان، محمد علی: دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰

۵- غنی، سیروس: ایران، برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، ترجمه ی حسن کامشاد، چ سوم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۰

۶- اصلیل حجت الله: آرمان شهر در اندیشه ی ایرانی، چ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱

۷- رحمانیان، داریوش: چالش جمهوری و سلطنت در ایران، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹

۸- تاریخ علت شناسی انحطاط ایرانیان و مسلمین، چ اول، تبریز، انتشارات دانش گاه تبریز (سه علامه تبریزی)، ۱۳۸۲

۹- کرونین، استنفانی، رضاشاه و شکل گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثابت فر، چ اول، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۳

۱۰- بیگدلو، رضا: باستان گرایی در تاریخ معاصر ایران، چ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰

۱۱- مددپور، محمد: خودآگاهی تاریخی (مجموعه مقالات)، چ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۲

۱۲- بهار، محمد تقی: چهار خطابه از بهار در ستایش پهلوی، س ۸، ش ۱، فروردین ۱۳۴۴



مرتضا آقاتهرانی با لهجه اصفهانی هم چنان یکی از حامیان جدی احمدی نژاد در مجلس است. احمدی نژاد طمانینه خاصی دارد، این را مرتضی آقاتهرانی می گوید اما گویا طمانینه او از خود احمدی نژاد بیش تر است چرا که هم چنان معتقد است احمدی نژاد درمقابل میرحسین موسوی هم رای خوبی می آورد. نماینده قلیل المصاحبه تهران را البته معمولاتنها در شتاب خروج از مجلس می توان یافت و سوالاتی را سرپایی پرسید. او البته معمولاً اگره دارد که وارد مصاحبه های انتخاباتی شود و معمولاً وعده به مصاحبه در آینده می دهد. برخلاف برخی حامیان دولت در مجلس، البته او خوش رویی را با خود به همراه دارد و امتناع از مصاحبه ها را معمولاً با خوش رویی انجام می دهد تا کسی را نرنجانند.

تصمیم آقای موسوی چه تاثیری در تصمیم آقای احمدی نژاد خواهد داشت؟

آمد و رفت هر کاندیدایی طبیعتاً در انتخابات تأثیرگذار است، یک سنگ هم که در آب انداخته شود موج ایجاد می

## احمدی نژاد چه اشکالی را ایجاد کرده است؟

انتخابات ریاست جمهوری در  
گفت و گو با مرتضی آقاتهرانی